

تفکر و گفتار فکر و سخن

گفتگوی آیت‌الله العظمی
با عین‌الحق
به پیوست متن
عشق‌نامه نوری در مکتب



فهرست

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com



نقدی برای تمام فصول

گفت‌وگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری

به پیوست متن استیضاح
عبدالله نوری در مجلس پنجم

Reza.©.Keshavarz.com
www.KetabFarsi.com



انتشارات طرح نو

خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت
کوچه دوازدهم - شماره ۱۴ - تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

نقدی برای تمام فصول (گفتوگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری) • مدیر هنری و طراح جلد: بیژن صیفوری • حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیدکاظمی) • چاپ: مازیار نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۸، چاپ دوم ۱۳۷۸، چاپ سوم ۱۳۷۸، چاپ چهارم ۱۳۷۸، چاپ پنجم ۱۳۷۹ • شمارگان: ۵۰۰۰ جلد • قیمت: ۱۲۵۰ تومان • همه حقوق محفوظ است.

شابک: ۹۶-۹۶۲۵-۵۶۲۵-۹۶۲ ISBN: 964-5625-96-3

نوری، عبدالله
نقدی برای تمام فصول / گفتوگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری؛ به پیوست متن استیضاح
عبدالله نوری در مجلس پنجم - تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
۲۴۶ ص. - (فرهنگ عمومی)
چاپ پنجم: ۱۳۷۹
۱. نوری، عبدالله - مصاحبه‌ها. ۲. نوری، عبدالله - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف. گنجی،
اکبر، مصاحبه‌کننده. ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۹۲۰۹۲۴

۷ ن ۹ ن ۱۶۷۰ / DSR
۱۳۷۸

فهرست

- تراژدی تاریک اندیشان، کمدی خیال اندیشان ۷
- گفت‌وگوی اول**
- ۶۰ تمامت‌خواهی و خشونت‌ورزی، مطلق‌اندیشی و مشارکت‌گریزی
- گفت‌وگوی دوم**
- ۸۴ پیامدهای مردمسالاری: اصلاح قانون اساسی، تغییر حکمرانان، آزادی مخالفان و...
- ۱۱۰ متن کامل استیضاح
- ۲۳۹ □ نمایه

تراژدی تاریک اندیشان، کمدی خیال اندیشان

آزادی عمومی هنگامی به خطر می‌افتد که آزادی اندیشه افراد را محدود سازند... و آدمیان را به سبب عقایدشان مجازات کنند چنان‌که گویی داشتن عقیده‌ای خاص جنایت است... قوانین دولتی باید تنها درباره اعمال مردمان داوری کند و عقیده و سخن از کیفر مصون بماند... آزادی نه تنها برای خدایپرستی و پارسایی مردمان و آرامش جامعه زیان ندارد بلکه از میان بردن آزادی سبب می‌شود که آرامش جامعه و خدایپرستی آدمیان نیز از میان برود.

اسپینوزا

یک - دو ماه و نیم پس از استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس، با عبدالله نوری به گفت‌وگو نشستیم. در آخر از او پرسیدم:

نیروها و گروه‌های جبهه دوم خرداد، دفاع شما در روز استیضاح را بسیار ضعیف تلقی کردند. همه انتظار یک دفاع سیاسی از آرمانهای جنبش دوم خرداد را داشتند. اما فاصله زیادی بین آن دفاعیه و سخنان چندین‌ماهه وزارت شما احساس می‌شد. شایعه‌ای که پس از آن پخش شد، این بود که گویی توافق پنهانی بین شما و جناح راست صورت گرفته و آنها به شما قول داده‌اند اگر شما کوتاه بیایید به شما رأی اعتماد خواهند داد. آیا این مسأله درست است؟

وی پاسخ داد:

این‌که دفاعیه بسیار ضعیف بود، عبارت تندی است. نه، متفاوت بود. دفاع من بخش‌های مختلفی داشت. بخش مربوط به آزادی، تشنج و امنیت بسیار جدی بود و مشابه سخنان قبلی من بود و از نظر استحکام منطقی فاصله‌ای با قبل نداشت

و من مطلقاً از آرمانهای توسعه سیاسی کوتاه نیامدم و حاضر نشدم مشارکت سیاسی شهروندان را فدای وزارت خودم کنم.

در خصوص توافق قبلی ادعا شده اگر صحت می داشت دو طرفه بود. نمی شود یک طرف در مجلس هر چه دلش خواست بگوید ولی من دفاعم را ضعیف ارائه کنم. اینها نشان می دهد که توافقی در کار نبود. منتها متأسفانه در بعضی از سخنان به ناروا این را القا کردند که صحبتهایی شده که راهحلی پیدا شود. من همانجا گفتم این دروغ محض است و من با هیچ کس معامله نکردم و اهل معامله هم نیستم. این نوع مباحث حکایت از حرکتی غیر اخلاقی داشت.

تفاوت دفاع و سخنان قبلی در این بود که دوستان بسیاری تأکید جدی داشتند که دفاع به گونه ای نباشد که من با سه-چهار رأی کم و زیاد حذف شوم و تلقی جامعه، دولت و شخص آقای خاتمی این باشد که اگر عبدالله نوری ملایمتر سخن می گفت برای دولت مشکل پیش نمی آمد. مهمترین فشار از این ناحیه بر من وارد شد و من خوشحالم از این که ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود طرف مقابل اصلاً کاری به این شیوه ها ندارد، آنها کار خود را می کنند. اگر با اندیشه یا فکری مخالف باشند آنرا حذف می کنند. خوشبختانه این دستاویزی به دست نیروهای خودی نداد که بگویند نوری به گونه ای سخن گفت که حذف شود و برای دولت مشکل ایجاد کند. این برای من مهم بود که تلقی جامعه و مسؤولان این نباشد که من می خواهم با چوب لای چرخ گذاشتن و شهادت طلبی برای دولت جناب آقای خاتمی، مشکل ایجاد کنم. لذا مصلحت جمعی بر این قرار گرفت که دفاع ملایم باشد.

در پاسخ عبدالله نوری نکته مهم و انکارناپذیری وجود دارد: «من خوشحالم از این که ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود طرف مقابل اصلاً کاری به این شیوه ها ندارد، آنها کار خود را می کنند. اگر با اندیشه یا فکری مخالف باشند آنرا حذف می کنند».

نزاع عبدالله نوری، به نمایندگی از سوی جبهه دوم خرداد، با جناح مقابل، به چالش بر سر مردمسالاری و آزادیخواهی بازمی گردد. این دو تلقی به دو روایت مختلف از دین، حکومت، ولایت فقیه، مردم، سعادت و... معتقد و ملتزم اند. عبدالله نوری در لباس نماینده مجلس پنجم در تاریخ ۱۳۷۵/۸/۲۰ در سمینار آزادی در دانشکده

اقتصاد، سخن گفت. نوری در آن سخنرانی بر مبنای اصل ۱۷۷ قانون اساسی نشان داد که رأی مردم بر رأی تمام مراکز و نهادها و مقامها تفوق دارد. او گفت:

جالب است توجه داشته باشیم که در این جا پیش‌بینی شده که اگر زمانی اصلاح در قانون اساسی نیاز بود اشخاصی که در قانون ذکر شده، شورای بازنگری را تشکیل می‌دهند. بعد از این که شورای بازنگری نظریاتش را جمع‌بندی کرد و اصلاحاتش را در مورد قانون اساسی مطرح کرد، این مصوبات به تأیید رهبری می‌رسد ولی بعد از این که به تأیید رهبری رسید به عنوان تغییر در قانون اساسی تلقی نمی‌شود و حتماً باید رأی اکثریت مطلق مردمی را که در انتخابات برای اصلاح قانون اساسی شرکت می‌کنند داشته باشد و... این نشان‌دهنده حساسیتی است که نسبت به رأی ملت و نظر مردم در قانون اساسی نشان داده شده است.^۱

ذکر این نکته ساده باعث واکنش راست افراطی شد. لذا در سرمقاله‌ای زیر عنوان «مقصود چیست؟» نوشتند:

دیروز حجت‌الاسلام والمسلمین آقای عبدالله نوری در سمینار آزادی که از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران برگزار شده بود اظهاراتی داشتند که با توجه به سوابق روشن ایشان در پیروی از امام راحل (س) و آشنایی با نظرات آن بزرگوار، اظهارات ایشان، غیر منتظره و تعجب‌آور به نظر می‌رسد. جناب آقای عبدالله نوری در بخشی از سخنان خویش درباره جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی می‌گوید: «به عنوان مثال در مورد تفسیر قانون اساسی اگر ولی فقیه بر تغییر قانون تأکید کرد اما مردم آن را تأیید نکردند قانون عوض نمی‌شود. [...] طرح مسأله فوق به چه انگیزه و برخاسته از کدام ضرورت بوده است و آقای نوری با پیش کشیدن این موضوع در پی پاسخ به کدام معضل و دغدغه موجود بوده‌اند؟ و آیا طرح این مسأله علاوه بر آن که برداشتی غلط است، یک بحث انحرافی نیست؟ خاطره تاریخی مردم ما آن روزها را فراموش نکرده است که در پیروی امام راحل (س) از امام اشاره بود و از مردم بسر دویدن، ولی در همان حال، گروه موسوم به انجمن حجتیه، این بحث انحرافی را پیش می‌کشیدند که آیا امام خمینی، یکی از ائمه معصومین است؟ و آیا بایستی بر این باور باشیم که ائمه اطهار (ع) سیزده تن هستند؟ ... علت طرح آن مسائل

انحرافی از سوی انجمن حججیه معلوم بوده و هست ولی طرح این‌گونه موضوعات از طرف برادر دلسوز و محترمی مانند حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالله نوری که انتظار می‌رود با افکار بلند حضرت امام (س) آشنایی داشته باشند، تعجب‌آور و غیر منتظره است.^۱

به‌جای نقد سخن، از راه روان‌کاوی، انگیزه‌های انحرافی سخنران کشف می‌گردد و از راه نقد و طرد انگیزه، سخن نقد و انکار می‌شود. آنگاه می‌نویسد:

تذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که خبرگان، ولی فقیه را منصوب نمی‌کنند بلکه به‌دلیل خیره بودن و آگاهی از مسائل، ولی فقیه را کشف کرده و به‌مردم معرفی می‌کنند و به‌یقین حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای نوری از این «نکته بدیهی» اطلاع کامل دارند و احتمالاً سخن دیروز ایشان از روی بی‌دقتی و کم‌توجهی بوده است. بدیهی است که خدای نخواستگه کمترین احتمال سیاسی‌کاری نیز درباره‌ی ایشان مصداق ندارد. مردم عادی نیز به‌خوبی می‌دانند که کار خبرگان، انتخاب ولی فقیه نیست چرا که با این مسأله از دیرباز آشنا هستند. به‌عنوان مثال، در مسأله تقلید آمده است که مقلد برای یافتن مرجع تقلید اعلم، به‌دو شخص عادل و آگاه مراجعه می‌کند. طبیعی است که این اشخاص به‌خاطر آگاهی و خیره بودن خویش، مرجع تقلید اعلم را به‌جوینده معرفی می‌کنند و این معرفی به‌مفهوم آن نیست که آنان مرجع تقلید را به‌مرجعیت می‌رسانند و این مسأله بدیهی‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.^۲

در واقع دو قرائت مختلف از نظریه ولایت فقیه در مقابل یکدیگر می‌ایستند:

اول. نظریه کشف.

دوم. نظریه نصب یا انتخاب.

عبدالله نوری مشروعیت حاکم را ناشی از رأی و نافذ بودن حکم او را ناشی از انتخاب مردم می‌داند. برخی از دلایل این رویکرد در گفت‌وگوی اول ذکر شده است. کشفی یا نصبی دانستن ولی فقیه، آثار و نتایج بی‌شمار در بر دارد: در اولی اختیارات و وظایف مندرج در اصل یکصد و دهم قانون اساسی، حداقل (کف) اختیارات اوست و مشروعیت قانون اساسی و کلیه نهادها، ناشی از مشروعیت الهی

۱. حسین شریعت‌مداری، مقصود چیست؟ کیهان، ۱۳۷۵/۸/۲۱.

۲. پیشین.

ولی فقیه است. اما در دومی، اصل یکصد و دهم حداکثر (سقف) اختیارات را بیان می‌دارد و ولی فقیه نه تنها هیچ قدرت و اختیاری فراتر از اصل یکصد و دهم ندارد، بلکه در صورت ناتوانی یا فقدان یکی از شرایط، از مقام خود برکنار خواهد شد (اصل یکصد و یازدهم).^۱

اعتقاد به مردمسالاری، قراردادی و انتخابی دانستن کل نظام سیاسی و دستگاه حکومت و حق‌مداری؛ نوری را در دوران تصدی وزارت کشور به‌سوی اجرای پروژه توسعه سیاسی راند. این اقدام واکنش تمامت‌خواهان را برانگیخت. محافظه‌کاران که نتایج دوم خرداد را غیر قابل قبول می‌پنداشتند، مجری اصلاحات سیاسی را استیضاح کردند تا با برکناری او، پروژه توسعه سیاسی را در نطفه خفه کنند. عبدالله نوری به‌گونه‌ای آرام و صلح‌جویانه، اما مدلل، از آرمانهای دوم خرداد و اقدامات خود دفاع کرد. ولی جناح راست که از قبل تصمیم به برکناری او گرفته بودند، با رأی عدم اعتماد، وی را از وزارت کشور بیرون راندند. او بسرعت دست به کار شد و در کمتر از شش ماه روزنامه خرداد را منتشر کرد. این بار دادگاه ویژه روحانیت دست به کار شد و

۱. در آیین‌نامه اجرایی اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان رهبری آمده است: به‌منظور اجرای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، خبرگان از میان اعضای خود هیأت تحقیقی را مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌نمایند تا به‌وظایف مذکور در این قانون عمل نماید. افراد هیأت باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمتهای اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری نبوده و از بستگان نزدیک وی نیز نباشند. هیأت موظف است هرگونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل ۱۱۱ در محدوده قوانین و موازین شرعی تحصیل نماید، بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام رهبری در این زمینه ملاقات نماید. هیأت تحقیق موظف است پس از بررسی و تحقیق در مورد مسائلی که در رابطه با اصل یکصد و یازدهم پیش آمده، گزارشهای لازم را به‌هیأت و در صورت مصلحت در اختیار نمایندگان قرار دهد. در صورت بررسی و ضرورت، هیأت رئیسه در اولین فرصت اقدام به تشکیل جلسه مجلس خبرگان می‌نماید. جلسات خبرگان در این خصوص سرّی است. پس از ارائه گزارش هیأت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه‌شده، حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به‌اصل یکصد و یازدهم، آرای دوسوم نمایندگان منتخب می‌باشد. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام وظایف رهبری ناتوان شود از مقام خود برکنار می‌شود.

هیأت تحقیق همچنین موظف است با هماهنگی مقام رهبری به‌تشکیلات اداری آن مقام توجه داشته و با آن مقام در جلوگیری از دخالت عناصر نامطلوب در تشکیلات مذکور مساعدت نماید. (دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، حاکمیت و نهادهای سیاسی، ص ۶۰-۶۱).

مرتباً نوری را جهت پاسخگویی به دادسرا فراخواند. نوری در اسفندماه ۱۳۷۷ داوطلب شورای شهر تهران گردید و با رأی قاطع مردم به‌عنوان نفر اول برگزیده و به‌ریاست شورای شهر تهران انتخاب شد. وقتی نوری برای شرکت در انتخابات مجلس ششم، از شورای شهر استعفا داد، دادگاه ویژه روحانیت بر سرعت کار خود افزود و دو ماه قبل از ثبت نام محاکمه وی را آغاز کرد. نوری در این باره می‌نویسد:

متفکران و احیاگران مسلمان قرن حاضر شادمان از این‌که دادگاههای تفتیش عقیده در تاریخ اسلام سابقه ندارد و در اسلام هیچ‌کس به دلیل افکار متفاوت و متعارض مجازات نمی‌شود، و با تکیه بر چنین تاریخ متفاوتی، زندگی سعادت‌مندان، آزادانه و صلح‌آمیز در ذیل حکومت دینی را به مسلمانان وعده می‌دادند. امروز وعده اندیشمندان مسلمان در جمهوری اسلامی آزمون و نقد خواهد شد و بسیاری از محاکمات سیاسی و عقیدتی دادگاه ویژه روحانیت برگهای منقح این آزمون خواهد بود که هزینه سنگین جبران آن را بر عهده ملت و نظام جمهوری اسلامی خواهد گذاشت.^۱

آنچه امروز به وقوع می‌پیوندد، یادآور عملکرد «کلیساهای قرون وسطی» است. امام خمینی بشدت نگران تکرار رفتار ارباب کلیسا در قرون وسطی در حوزه‌های دینی ما بود و «خون دلی» که از این بابت خورد با هیچ امری قابل قیاس نبود: عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است... به‌زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و الا عالم سیاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هرکس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به‌شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد.^۲

۱. شوکران اصلاح، دفاعیات عبدالله نوری، طرح نو، ص ۱۴.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.

دو-نگاهی گذرا به دادگاه تفتیش عقیده و نزاعهای دینی حوزه مسیحیت که به تکفیر و اعدام بسیاری انجامید، تا حدودی «وضع کلیساهای قرون وسطی» را روشن می‌کند.

مراد از «تفتیش عقاید» که در نوشته‌های فارسی‌زبانان در یکصد سال اخیر از آن به نام «انگیزیسیون»^۱ نیز یاد شده، اعمال اختیارات قضایی توسط روحانیان مسیحی در قرون وسطا و اعصار بعدی است به منظور کشف و مجازات ارتداد و عقاید مخالف تعالیم سخت‌کیشان. برخلاف پندار عمومی، تفتیش عقاید به‌طور کامل با اصول و روشها و قوانین و نمادهای آن در قرن سیزدهم میلادی به وجود نیامد، بلکه باید گفت گام دیگری در سیر تحولی درازی بود که از نهمصد سال پیش از آن در قرن چهارم میلادی آغاز شده بود. در سیصد سال اول مسیحیت هیچ اثری از تعقیب و آزار رسمی به وسیله مقامات کلیسا نبود، و حتی کنستانتین امپراتور روم طی فرمانی در ۳۱۳ میلادی بانی دوره‌ای از تساهل و تسامح رسمی شد که دیرزمانی به درازا نکشید، و بزودی در عصر دو امپراتور بعدی قوانینی با سرعت شگفت‌انگیز برای کیفر مرتدان وضع شد. ارتداد مشمول تبعید و مصادره اموال و نفی حقوق وارثان نسبت به ماترک مرتد و حتی اعدام شد، منتها برخلاف دوران بعدی در قرون وسطا، فقط شامل کفر یا ارتداد جلی می‌شد و هنوز اختلاف تعبیر و قرائت از تعالیم دینی - یا به اصطلاح، جرائم وجدانی - را در بر نمی‌گرفت.

از اواسط قرن دهم تا قرن دوازدهم میلادی، چند مورد اعدام مرتدان به وسیله سوزاندن یا خفه کردن در فرانسه و ایتالیا و انگلستان به وقوع پیوست، ولی تقریباً همه این مجازاتها به دست مقامات کشوری صورت می‌گرفت، و کشیشان جز از نظر پرسش از اصول ایمانی، دخالتی در آن نداشتند و اساساً قواعد عملی مشخصی برای این کار در کلیسا وجود نداشت. از اوایل قرن دوازدهم کلیسا شروع به تدوین قوانین و آیین‌نامه‌های مشخص کرد، و پاپها و پادشاهان دست در دست هم هر یک برای حفظ منافع خویش کیفرهای شدیدی وضع کردند که حتی به اعدام می‌انجامید. از آن پس، کلیسا بسرعت دست بالا را گرفت و رأساً با شدت و خشونت وارد عمل شد. برای اطمینان بیشتر و همچنین تحکیم مرجعیت و اقتدار خویش، پاپ به تفویض

1. Inquisition

اختیار به کشیشان محلی اکتفا نکرد، و از طرف خود راهبانی را از سلسله‌های ژهبانی دومینیکن و فرانسیسکن به عنوان مفتش به نقاط مختلف ایتالیا و فرانسه و آلمان می‌فرستاد. مأموران پاپ به هر جا که می‌رسیدند مردم را جمع می‌کردند و از آنان می‌خواستند در صورت داشتن عقاید ارتدادی به آن اعتراف کنند، و اگر مرتدی می‌شناسند او را بشناسانند. ضرب‌الاجلی به مدت یک ماه می‌دادند، و پس از آن تفتیش و محاکمه به‌طور رسمی آغاز می‌شد. پس از چندی، دادگاهی در هر منطقه برای تفتیش عقاید به وجود آمد که محل آن معمولاً صومعه متعلق به سلسله محلی دومینیکن یا فرانسیسکن بود، و پادشاهان فرانسه شهریه‌ای از خزانه خود برای مفتشان مقرر داشتند. مفتشان یا قضات هر ناحیه را رؤسای سلسله محلی پیشنهاد می‌کردند که می‌بایست به تصویب پاپ برسند، و او در هر زمان اختیار داشت قضات را عزل کند. قضات اختیار مطلق داشتند، و با حضور دو تن (خواه کشیش و خواه افراد غیر روحانی) به بازجویی می‌پرداختند، و پس از مشورت با سرشناسان محلی که می‌توان گفت در مقامی شبیه هیأت منصفه بودند، مبادرت به صدور حکم می‌کردند. بارها حقوقدانان غیر روحانی کوشیدند به محاکم تفتیش عقاید بقبولانند که حق دارند مدارک و پرونده‌ها را ببینند، ولی محاکم هرگز تن به این کار ندادند. حتی اسقفهای محل و متهمان و وکلایشان در حقیقت از سهم واقعی در دادرسی محروم بودند.

دادرسی به صورت سری انجام می‌گرفت و به‌منتها درجه استبدادی و دلبخواهی بود، و هدف از آن بیش از احراز جرائم مشخص، کشف گرایشهای فکری متهم بود. هنگامی که در ۱۲۵۲ میلادی یکی از مفتشان یا دادرسان به قتل رسید، قاتل نه به جرم قتل، بلکه به جرم ارتداد و معاندت با تعالیم رسمی کلیسا و مخالفت با دادگاه تفتیش عقاید محاکمه و محکوم به اعدام شد. سوابق تقوا و یرهیزکاری متهمان و عمل به احکام دینی به هیچ وجه در دادگاه مسموع نبود، و دادگاه خود را مکلف به رعایت آیین دادرسی نمی‌دید. ناگهان متهم احضاریه‌ای دریافت می‌کرد و به صرف سوء ظن زندانی می‌شد. فرض بر مجرمیت بود نه بر برائت. قاضی در آن واحد در مقام شاکی و بازجو و دادستان و دادرس انجام وظیفه می‌کرد. عدم حضور در دادگاه فرض مجرمیت را تقویت می‌کرد. متهم حق داشت شرح اتهامات خود را کتباً مطالبه کند، ولی اسامی شهودی که علیه او شهادت داده بودند مخفی نگاه داشته می‌شد، و او هرگز بی نمی‌برد که چه کسی به او تهمت زده یا محکمه چه وزن و اهمیتی برای تهمتهای او

قائل است. فقط از او می پرسیدند به عقیده خودش چه کسانی با او دشمن بوده اند و علت دشمنی شان چیست. قاضی نه تنها شهادت زنان، بلکه اطفال و محرومان از حقوق اجتماعی و مرتدان را علیه متهم می پذیرفت، ولی گواهی آنان را به نفع وی قبول نداشت. اگر شاهی به ضرر متهم شهادت می داد و بعد اظهارات خود را پس می گرفت، به جرم شهادت کذب به مجازات می رسید، ولی اظهارات اولیه اش علیه متهم همچنان صحیح و معتبر تلقی می شد و در حکم دادگاه مؤثر بود. هرکسی از دادن شهادت خودداری می کرد، خود نیز مرتد شناخته می شد. اگر متهم اقرار می کرد و حاضر به معرفی همه کسانی از جمله دوستان و افراد خانواده اش می شد که در ارتداد با او شریک بودند، مجازاتش تخفیف پیدا می کرد. اگر اقرار نمی کرد و بازجویی می بایست ادامه یابد، از روشهای مختلف روانی و جسمانی برای اخذ اعتراف از جمله شکنجه استفاده می شد. روش شکنجه به اختیار مفتشان بود، و کلیه اقرارهای اخذ شده در اتاق شکنجه بعداً می بایست در محضر دادگاه به تأیید «آزادانه» متهم برسد.

وکلائی مدافع متهمان عملاً خود نیز متهم به ارتداد می شدند، چون اگر به افکار ارتدادی معتقد نبودند چگونه ممکن بود از مرتد دفاع کنند؟ بازجویی امکان داشت به تشخیص بازجو مدتها بدون وقفه یا به تناوب ادامه پیدا کند تا متهم هر چه بیشتر از دیگران نیز به عنوان شریک جرم نام ببرد. تبرئه وجود نداشت. همه متهمان به درجات مختلف محکوم می شدند. بعدها به مفتشان اختیار تبدیل مجازاتها به جریمه داده شد که این، به اضافه مصادره اموال که بعد به آن خواهیم پرداخت، به صورت منبع درآمد هنگفت برای دادگاهها و پایها و شاهان درآمد. زندان دو درجه داشت: حبس در سیاهچالها در غل و زنجیر با کمی نان خشک و آب، و زندانهای بزرگتر و تحمل پذیرتر که ثروتمندان را در آنها جای می دادند. شمار بسیار زیادی از زندانیان سیاهچالها بزودی از مشقت جان می دادند، و حبس در آنها فی الواقع به منزله اعدام بود.

مجازات حبس ابد و اعدام معمولاً با مصادره اموال توأم بود، و شاهان و مقامات کلیسا و پاپ همه در این کار منافع مستقیم داشتند. پاپ از اموال منقول و غیر منقول مصادره شده حتی بیرون از سرزمینهای واقع در قلمرو خویش سهم می برد، و از این غنائم طبعاً بهره ای نیز به مفتشان و قضات دادگاههای تفتیش عقاید می رسید. دادگاههای مزبور چون بورژوازی، یعنی طبقه صنعتگر و بازرگان و تحصیل کرده شهرنشین را مزاحم کار خود می دیدند، شدیدترین فشارها را متوجه آنان ساختند، و در جنوب

فرانسه و جمهوریهای ایتالیا تقریباً آن طبقه را با مصادره‌های خودسرانه نابود کردند. مصادره اموال در تاریخ سیاسی و اقتصادی اروپا در قرون وسطا بسیار مهم است. تصمیمات دادگاههای تفتیش عقاید در این زمینه منشأ عدم اطمینان و نگرانی دائم بود. مردم از این که در نقاط مشکوک به وجود مرتدان با کسی وارد معامله شوند پرهیز داشتند، زیرا هر قرارداد و معامله‌ای که بعداً معلوم می‌شد با اشخاص مرتد انجام گرفته است از درجه اعتبار ساقط بود. همچنین هیچ امنیتی در ارث وجود نداشت. بسیاری از کسان حتی پس از مرگ محاکمه می‌شدند و ماترکشان به مصادره می‌رفت. حتی اتفاق می‌افتاد که دادگاههای تفتیش عقاید نه تنها متهم، بلکه فرزندان و نوادگان او را نیز از حقوق اجتماعی و انتصاب به مقامات رسمی محروم می‌کردند.

تفتیش عقاید که در اساس ابزاری برای سرکوب دگراندیشان و مخالفان خشکی و تعصب و فساد کلیسا بود، قرنهای پایایی در اروپای غربی و بالکان سیطره داشت، و بعضی از آثار شوم آن حتی تا سده نوزدهم باقی بود، و طبعاً مجتهدان کلیسا پیوسته می‌کوشیدند دامنه آنرا وسیعتر کنند تا امور بیشتری مانند جادوگری و کیمیاگری و فلسفه و تحقیقات علمی را نیز شامل شود. در فرانسه تفتیشگران دیکتاتور مطلق بودند و به زندان می‌انداختند و شکنجه و اعدام و مصادره می‌کردند و به هر کس دلشان می‌خواست حمله می‌بردند و به‌زنده و مرده رحم نمی‌کردند، و مردم را چه در شهرها و چه در روستاها در دام خبرچینی و اتهامات متقابل و وحشت و سوء ظن به اسارت انداخته بودند. از جمله کسانی که قربانی دادگاههای تفتیش عقاید شدند، عارفانی بودند که فقر پیشه کرده بودند و حرص و آز مقامات کلیسا را تقبیح می‌کردند. عده‌ای از آنان در فرانسه و اسپانیا و سایر نقاط محاکمه و سوزانده شدند. در فرانسه یکی از توانان که در قرن سیزدهم به مقام تفتیشگری رسیده بود، به مدت شش سال از ولایتی به ولایت دیگر سفر می‌کرد و هر جا که می‌رسید عده‌ای از افراد تنگدست بخت برگشته را بدون محاکمه محکوم می‌کرد و آنان را به شعله‌های آتش می‌سپرد. در ایتالیا چون پاپ در بخشهایی از آن سرزمین، هم دارای عالترین مقام روحانی بود و هم در اداره مملکت زمام حکومت را در دست داشت، هرگونه مخالفتی را حمل بر ارتداد و فساد عقیده می‌کرد و مخالفان را به این جرم به کیفر می‌رسانید. در آلمان مقامات دولتی و کلیسایی معتقد بودند به جای دادگاههای منصوب پاپ، خودشان باید به حساب مرتدان برسند، و لذا گاهی اختلاف نظرهایی بین آنان و پاپ بروز می‌کرد، ولی

به هر حال سرکوب جریان داشت و تفتیشگری به نام کُنراد ماربورگی در نیمه قرن سیزدهم در آن کشور مرتکب فجایع هول انگیز شد. در بالکان کار اختلاف نظر بین پاپها و مقامات محلی به جایی رسید که در ۱۲۳۴ پاپ گرگوری یازدهم فرمان جهاد داد، و سپاهیان او مردم بوسنی را از دم تیغ گذراندند و آن سرزمین را به آتش کشیدند و به ویرانه‌ای مبدل کردند.

در اسپانیا، بدوآ تسامح نسبی بین ادیان و مذاهب مختلف حکمفرما بود، و حتی پس از شکست و رانده شدن ارتش مسلمین از آن سرزمین، مسلمانان و یهودیان نسبتاً در آرامش می‌زیستند. ولی کلیسای کاتولیک رم سخت به این وضع بدبین بود، و آن قدر به شاهان اسپانیا فشار آورد تا سرانجام آنان را راضی به برقراری تفتیش عقاید کرد، منتها موفق نشد نفوذی را که رأساً در سایر کشورها به دست آورده بود در آنجا کسب کند، و دادگاههای تفتیش عقاید با اتکا به قدرت پادشاه تقریباً مستقل از پاپ ولی با سخت‌گیری و خشونت بیشتر در اسپانیا عمل می‌کردند - که البته مسأله تقسیم غنائم حاصل از مصادره‌ها بین شاه و مقامات دادگاهها در این مقاومت اهمیت بسزا داشت. مسلمانان و یهودیان یا می‌بایست به آیین مسیح درآیند یا از کشور تبعید شوند. تقریباً همه آنان شق اول را پذیرفتند و اکثر به بازرگانی و اقتصاد روی آوردند و به موفقیت رسیدند. اشراف اسپانیا بشدت از این امر خشمگین بودند، و بنابراین تفتیش عقاید توانست به پشتیبانی آنان و دربار تشکیلاتی نیرومند و متمرکز و مقتدر و مستقل از رم بنیاد نهد و با آیین‌نامه‌ای که خود به وجود آورد، به پرونده‌ها با سرعت و شدت عمل بیشتری رسیدگی کند. یک شورای عالی به نام «سوپرما» در مادرید و دادگاههای محلی در سراسر کشور تشکیل شد. ریاست شورا مادام‌العمر بر عهده مقامی به نام «مفتش اعظم» بود. هرگونه تقاضای تجدید نظر می‌بایست به مفتش اعظم تسلیم شود، و او از چنان قدرتی برخوردار بود که حتی اسقفها و سراسقفها را به بهانه شبهه در اعتقاداتشان به محاکمه می‌کشید. اخلاف مسلمانان و یهودیانی که نسلها پیش مسیحی شده بودند و نوادگانشان به مقامات بالا رسیده و گاهی حتی به سلک اشراف درآمده بودند، پیوسته در مظان اتهام قرار داشتند و برای رفع سوء ظن از خویش می‌بایست برای دستگاه تفتیش عقاید خبرچینی کنند.

قدرت تفتیش عقاید در اسپانیا به حدی بود که می‌توان آنرا دولتی در دولت نامید. تفتیشگران، یعنی همان قضات دادگاههای تفتیش عقاید، به هیچ وجه مالیات نمی‌پرداختند،

هیچ حسابی به کسی در مورد اموال مصادره شده پس نمی‌دادند، حق حمل سلاح را برای خود و عاملانشان محفوظ می‌داشتند، و هرکسی را که از هر جنبه‌ای از کارشان انتقاد می‌کرد بدون استثنا به اتهام ارتداد به دادگاه می‌کشاندند. تاکنون هیچ آیین‌نامه یا مجموعه قواعد مدونی که بر روش کار آن دادگاهها حاکم باشد به دست نیامده است، ولی می‌توان به چند ویژگی بارز عملیاتشان اشاره کرد. متهم حق داشت وکیل بگیرد، ولی چون وکلا همه از معتمدین و دوستان دادگاه بودند و از دادگاه شهریه می‌گرفتند، این حق معنایی نداشت و توهمی بیش نبود. چون شهودی که علیه متهم شهادت داده بودند نامشان مخفی نگاه داشته می‌شد، او نمی‌توانست در دادگاه آنان را به پرسش بگیرد و در شهادتشان شبهه وارد کند. بازجویان متهم را بتفصیل در زمینه عقاید و افکارش بازجویی می‌کردند و هر بخش از گفته‌ها یا نوشته‌های او را ممکن بود مخالف تعالیم دینی و مفسده‌انگیز معرفی کنند. در این راه به وفور از شکنجه استفاده می‌شد. مجازات اعدام به وسیله زنده سوزاندن متهم و مصادره اموال او فراوان بود. توماس تورکمادا در ظرف پانزده‌سالگی که در قرن پانزدهم نخست مفتش کل و سپس مفتش اعظم بود، به تخمین محتاطانه مورخان بیش از دوهزار نفر را در شعله‌های آتش به دیار عدم فرستاد.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا با پشتکار عجیب پیوسته در صدد گسترش دامنه عملیات خود بود. در قرن شانزدهم مستعمرات اسپانیا و پرتغال را در قاره امریکا، مانند کوبا و مکزیک و هند شرقی و عسوماً کلیه مناطق واقع در غرب دماغه امیدنیک، به حوزه خویش افزود، و نمایندگانی برای تأسیس دستگاههای مورد نظر به امریکای مرکزی و جنوبی گسیل داشت و بی‌رحمی را در آن نواحی به حدی رسانید که گاهی پادشاهان اسپانیا ناگزیر از وساطت می‌شدند. در همان ایام و تا قرن هفدهم و حتی هجدهم عده زیادی از عارفان و اشرافیون و فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی و شاعران و ریاضیدانان و کشیشان را تحت تعقیب قرار داد و بعضاً در آتش سوزانید. از این گذشته، دستگاه تفتیش عقاید در مورد مکتوبات سانسور اکید اعمال می‌کرد و هیچ کتابی بدون مجوز حق چاپ نداشت. در نیمه قرن شانزدهم «سوپرما» فهرستی از کتب ممنوعه انتشار داد و کسانی را مأمور کرد که از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بازرسی و کتابهای ممنوع را ضبط کنند. هر شخص یا ناشر یا کتابفروشی که از آن قبیل کتابها داشت، به اعدام و مصادره اموال محکوم می‌شد. این ترتیب تا ۱۸۱۲ ادامه داشت.

اینک پس از این مقدمه، چند نمونه مهم از موارد تکفیر را برمی‌شماریم:

۱. یان هوس (۱۳۶۹-۱۴۱۵) اصلاح طلب مذهبی بوهمیایی در سال ۱۴۱۵ به حکم شورای کنستانس به عنوان مرتد در آتش سوزانده شد. در سال ۱۴۱۱، پاپ یوآنس، اعلام کرد آمرزشنامه جدیدی به مردم اعطا خواهد شد. هوس و پشتیبان بزرگش ژروم پراگی به مخالفت علنی با فروش آمرزشنامه برخاستند و هوس پاپ را دزد و غاصب و ضد مسیحی نامید. پاپ متقابلاً هوس را تکفیر کرد. هوس در انزوا به مطالعات خود ادامه داد و پرستش شمایل و مجسمه، اعتراف سرگوشی و آب و تاب بیش از اندازه مراسم دینی را مردود شمرد. در رساله خرید و فروش اشیای متبرک به روحانیونی که به خرید و فروش اشیای مقدس و مقامات کلیسایی می پرداختند حمله برد، در خطاهای شگانه مزد گرفتن کشیشان را برای انجام وظایف مذهبی در هنگام تعمید، تأیید، قداس، ازدواج یا تدفین محکوم کرد. رساله درباره کلیسای دفاعیه ای است که موجب مرگش شد. در این رساله می گوید کلیسا نباید دارای مایملک دنیوی باشد، مجموع رستگاران و نجات یافتگان کلیسا را تشکیل می دهند، پیشوای کلیسا مسیح است نه پاپ، راهنمای مسیحیان کتاب مقدس است نه پاپ، پاپ از نظر ایمان و اخلاق مصون از خطا و لغزش نیست، تبعیت از پاپی که دستورهایش مطابق قوانین و گفته های مسیح باشد واجب است وگرنه شوریدن علیه پاپ خطاکار اصل است و قیام کردن بر ضد او، در حقیقت، اطاعت کردن از مسیح است.

در سال ۱۴۱۴ امپراتور با تضمین جان و امان نامه از هوس خواست تا در کنستانس حضور یابد و به طور علنی از عقایدش دفاع کند. هوس در اکتبر ۱۴۱۴، برخلاف نظر دوستانش، به کنستانس رفت. شورا هوس را به زندان افکند و با او در زندان بدرفتاری شد. پس از هفت ماه او را در مقابل شورا حاضر کردند و مطالب کفرآمیز رساله درباره کلیسا را در مقابلش نهادند. وی گفت هر رأیی که شورا با استناد به کتاب مقدس رد کند، او پذیرفته و از آن دست خواهد کشید. شورا اعلام کرد کتاب مقدس را همه کس نمی تواند تعبیر و تفسیر کند، بلکه این کار به عهده اولیا و پیشوایان کلیسا است. از هوس خواسته شد تمامی مطالب کتابش را صریح و علنی انکار نماید ولی او این حکم را نپذیرفت و گفت پیشوا و مرجع دنیوی یا روحانی وقتی مرتکب گناه و لغزش کبیر شود دیگر حاکم و فرمانروای شرع و قانونی به شمار نمی آید. به وی یک ماه دیگر فرصت داده شد تا عقاید خود را پس بگیرد ولی پاسخ قلبی را تکرار کرد و گفت هر یک از نظراتش را که از روی کتاب مقدس نادرست تشخیص داده شود

پس می‌گیرد. در ششم ژوئیه سال ۱۴۱۵ شورا او را محکوم و نوشته‌هایش را در آتش سوزاندند. لباس روحانیت از تنش درآورده و با هیزم به آتش کشیدند. در میان شعله‌های آتش سرودهای مذهبی می‌خواند. چون خبر مرگ هوس به بوهم رسید یک انقلاب ملی برپا شد.

تمام عناصر برجسته اندیشه یان هوس و جنبش اصلاح دینی در تعلیمات جان وایکلیف^۱ (۱۳۲۰-۱۳۸۴) وجود داشت: قیام علیه دنیا دوستی روحانیان، و خواستاری نظام اخلاقی شدیدتر؛ روی آوردن از کلیسا به کتاب مقدس، از آکویناس به آوگوستینوس؛ از اختیار به تقدیر ازلی؛ و از رستگاری بر اثر حسن عمل به مشیت و توفیق الهی؛ مخالفت با فروش آمرزشنامه، اعتراف محرمانه، و قلب ماهیت؛ پایین آوردن کشیشان از مسند میانجیگری میان خدا و خلق؛ اعتراض بر انتقال ثروت ملی به رم، فراخواندن دولت به عدم اطاعت از دستگاه پاپها؛ و حمله به مالکیت روحانیون بر اموال دنیوی (که راه را بر هنری هشتم هموار ساخت). اگر شورش بزرگ سال ۱۳۸۱ سبب نمی‌شد که دولت از پشتیبانی وایکلیف دست بردارد، جنبش اصلاح دینی احتمالاً همان زمان، یعنی صد و سی سال پیش از آن که در آلمان درگیر شود، در انگلستان ریشه می‌بست. یک قرن دیگر باید سپری می‌شد تا اندیشه‌های وایکلیف و هوس به وسیله لوتر بیان شود و نهضت اصلاح دینی را فراگیر نماید.

در سال ۱۳۸۴، اوربانوس ششم وایکلیف را جهت محاکمه به رم فراخواند. اما او در دسامبر ۱۳۸۴ دارفانی را ترک گفت. در لوترورث به خاک سپرده شد، ولی به حکم شورای کنستانس (چهارم مه ۱۴۱۵) استخوانهایش را از گور بیرون آوردند و در نهری که از آن نزدیکی می‌گذشت افکندند.

۲. مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶) با اعتراض به اعطای آمرزش - یعنی بخشودگی کیفر گناهان - در ازای کمک مالی به ساختمان کلیسای عظیم و جدید سنت پتر در رم حرکتی را آغاز کرد که به نهضت پروتستان یا اصلاح دینی مشهور گشت. تا سال ۱۵۲۰ او چهار آیین از آیینهای هفتگانه کلیسا را انکار کرد و تنها غسل تعمید، عشاء ربانی و توبه را معتبر شمرد. لوتر آرا و عقاید خود را در سه کتاب خطاب به بزرگان آلمان، کلیسا در اسارت بابلی و آزادی انسان مسیحی بسط داد.

1. John Wyclif

مارتین لوتر وقتی نهضت اعتراضی خود را آغاز کرد، سمت و سوی آن نهضت معطوف به «اصلاح کلیسا» بود. او به سنت دیرینه کلیسا کاری نداشت. بلکه به آموزش فروشی و سوء استفاده راهبان و اسقفان از کلیسا و حضرت مسیح معترض بود. لذا در آوریل ۱۵۱۸ در رساله تصیمات از پاپ لئوی دهم به نیکی یاد کرد و خود را مطیع وی خواند:

گرچه اکنون در کلیسا مردان دانشمند و پاکدامن بسیارند، ولی دریغ که در روزگار ما حتی اینان قادر به کمک به کلیسا نمی‌باشند... اکنون، سرانجام، پاپ عالیقدری چون لئوی دهم بر رأس کلیسا جای دارد که فضل و پاکدامنی و دانش وی مایه خرسندی و افتخار همه مردم نیکدل است. ولی در روزگاری که رشته امور این‌سان از هم گسیخته است، از دست این مهربانترین مردان، که سزاوار آن است که در روزگار بهتری فرمانروایی کنند، بتنهایی چه کاری ساخته است؟... ما سزاوار آنیم که پایهایی چون یولیوس دوم و آلکساندر ششم کلیسا را رهبری کنند... خود رم اکنون بیش از هر جای دیگری بر مردان پاک نیشخند می‌زند. در کجای دنیای مسیحی بیش از شهر رم، که اکنون چون بابل گشته است، مردم بهترین اسقفان را به باد سخریه می‌گیرند؟... پدر متبارک، با آنچه هستم و دارم، خویشتن را بر یاهای مقدس تو می‌افکنم. مرا، به مقتضای میل خود، جان ببخش، گردن بزن، فراخوان، معزول بدار، تأیید فرما، و یا توبیخ کن. من فرمان تو را چون فرمان مسیح، که در تو زندگی می‌کند و با زبان تو سخن می‌گوید، بجا خواهم آورد. هرگاه سزاوار مرگ باشم، از آن نیز روگردان نخواهم شد.^۱

در ژوئن ۱۵۱۹ قرار بود مناظره‌ای بین یوهان اِگ و آندرناس کارلشتات دوست لوتر برگزار شود. اِگ بر کارلشتات پیروز شد و لذا لوتر مجبور شد پا به میدان گذارده و خود شخصاً با اِگ مناظره نماید. اِگ می‌دانست که نباید بر سر آموزش فروشی با لوتر چالش کند. از این‌رو مناظره را به جای حساسی هدایت کرد: آیا لوتر به صلاحیت پاپ و شورای کلیسا در امور دینی و اخلاقی معتقد است یا نه؟ لوتر گفت: «من می‌گویم که شورا گاهی اشتباه کرده است و باز هم ممکن است اشتباه کند... به یک آدم

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، اصلاح دینی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۱۳-۴۱۴.

معمولی که به کتاب مقدس مسلح باشد، بیش از پاپ و شورا می توان اعتماد کرد... ما در برابر کتاب مقدس، رأی پاپ و شورا را قبول نداریم». اِگ تعالیم لوتر را با تعالیم یان هُوس مقایسه کرد. لوتر پاسخ گفت هُوس مؤمن بوده است و بسیاری از پیروان او نیز «آشکارا بسیار مسیحی و انجیلی هستند و کلیسای عام نمی تواند حکم به محکومیت آنان بدهد».

بدین ترتیب اعتراض معطوف به «اصلاح کلیسا» بر سر انکار آمرزش فروشی تا «اصلاح دین» و انکار اقتدار و مرجعیت پاپ بر دنیای مسیحیت و مرجعیت شوراهاى عمومی پیش رفت.

اِگ بهرم بازگشت، گزارشی از نتیجه مناظره به دربار پاپ تسلیم داشت، و ضمن آن پیشنهاد کرد که لوتر تکفیر و از کلیسا اخراج شود. پاپ کتابهای لوتر را قدغن کرد و از تمام مسیحیان درخواست کرد که آنها را بسوزانند، و هر که را به لوتر پناه دهد یا به دفاع و پشتیبانی از او برخیزد، به تنبیه تهدید کرد. از اینها گذشته، اعلام کرد که شصت روز پس از رسیدن فرمان به آلمان، اگر لوتر توبه نکند و به خطای خویش اعتراف نوزد، تکفیر خواهد شد و از کلیسای کاتولیک رم مطرود خواهد گشت. پس از گذشت شصت روز لوتر تکفیر شد ولی امکان دسترسی به او وجود نداشت. کاردینال الثاندر نماینده پاپ ضمن گزارشی وضعیت آن روز آلمان را به خوبی به تصویر می کشد:

از هر ده نفر آلمانی، نه نفر می گویند «لوترا!» و دهمی فریاد می زند «مرگ بر پاپ!» و لشکری از جوانمردان و بزرگان آلمان گرد آمده اند تا به فرماندهی اولریش فن هوتن، آن بزرگمرد دلیر، با پاپ بجنگند. بسیاری از آلمانیها که نمی دانند لوتر به چه می نازد و برای چه می جنگد، تنها از آن روی که از پاپ دلخوشی ندارند، به وی گرویده اند. اینان یقین دارند که حتی وقتی سر از فرمان پاپ بازیچند، باز هم مسیحیان و کاتولیکهای باایمان و خوبی هستند.^۱

لوتر در بهار ۱۵۲۰، در رساله ای به نام دؤوس مطالب با شدیدترین لحن ممکن، دعاوی کلیسا درباره مرجعیت و فرمانروایی پاپ را به چالش کشید:

۱. هری امرسون فاسدیک، مارتین لوتر اصلاحگر کلیسا، ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۰۴.

اگر رم دارای چنین عقیده‌ای است و با آگاهی پاپ و کاردینالها این عقیده را تعلیم می‌دهد (که امیدوارم چنین نباشد)، در این صورت آزادانه اعلام می‌دارم که ضد مسیح حقیقی در پرستشگاه خدا نشسته و بر رم - این بابل نازپرورده - فرمان می‌راند؛ و دربار پاپ معبد شیطان است. ... در صورتی که دیوانگی رومیها این سان ادامه یابد، چاره‌ای نخواهد بود جز آن که امپراتوران، شاهان، و شاهزادگان، برای کوبیدن این لانه فساد، نیروهای خویش را گرد آورند و به جای سخن، به زور شمشیر آفات جهان را براندازند. ... ما که دزدان را به چوبه دار می‌کشیم، راهزنان را با شمشیر به جای خود می‌نشانیم، و بدعتگذاران را آتش می‌زنیم، چرا این تبهکاران، این پایها و کاردینالها، و این هاویه رم را که کلیسای خدا را به تباهی کشیده‌اند به زور درهم نکوبیم و دستان خویش را در خون آنان نشوییم؟^۱

در ژوئن ۱۵۲۰ در نامه سرگشاده به اشراف مسیحی ملت آلمان درباره اصلاح مذهب مسیحیت، لوتر از سه حصار که رُم به دور خود کشیده بود انتقاد کرد. حصار اول این ادعا بود که قدرت روحانی برتر از قدرت این جهانی پادشاهان و امیران است. حصار دوم به دور این اعتقاد کشیده شده بود که فقط پاپ می‌تواند کتاب و متون مقدس را تفسیر کند. حصار سوم این ادعا بود که فقط پاپ می‌تواند شورای عمومی را فراخواند، نظریه‌ای که لوتر با استناد بر متن کتاب مقدس و با استناد به تاریخ رد می‌کرد.

در سال ۱۵۲۱ با فشار پاپ، امپراتور وی را به قصر فراخواند تا در حضور نمایندگان پاپ در «مجلس شور و رسم» از عقاید خود دفاع کند. یکی از اسقفها از او پرسید، آیا از همه آنچه در کتابهایت نوشته دفاع می‌کنی یا برخی از آنها را انکار خواهی کرد؟ لوتر پاسخ گفت:

همچنان که اعلیحضرت و سروران محترم انتظار دارند، پاسخ خود را ساده و روشن بیان می‌کنم. ... تا گناه من به شهادت «کتاب مقدس» و یا برهانی انکارناپذیر به ثبوت نرسد (من مرجعیت پاپ یا شوراها را قبول ندارم، زیرا نظریات آنان ناقض یکدیگر بوده‌اند)، وجدانم اسیر کلام خدا خواهد بود. من نه می‌توانم و نه حاضرم سخنانم را انکار کنم، زیرا هر آنچه با وجدانم مخالف باشد ناصواب و نامطمئن است. خداوند مرا یاری کند. آمین.^۲

۱. تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۴۲۰.

۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، اصلاح دینی. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۳۱.

با ایراد این سخنان، یاپ وی را مرتد و امپراتور او را یاغی شناخت. در روز ۶ ماه مه، امپراتور قطعنامه جدیدی علیه لوتر مطرح کرد. در این قطعنامه آمده است: زناشویی را ملوث کرده، اعتراف به گناه را از اعتبار انداخته، و جسم و خون خداوند ما را منکر شده است. آیینهای مقدس را به ایمان کسی که در این آیینها شرکت می‌جوید، واگذار کرده است. او، با انکار آزادی اراده انسان، بی‌دین شده است. این مرد دیوسیرت، در نقاب رهبانیت، خطاهای از دین‌برگشتگان پیشین را در مرداب متعفن جمع کرده و خود نیز خطاهای تازه‌ای بر آنها افزوده است. او منکر این است که یاپ مفتاح آسمانها را به دست دارد؛ و مسیحیان را تشویق می‌کند که دست خویش را به خون روحانیان بیالایند. تعلیمات وی نتیجه‌ای جز عصیان و سرکشی، تفرق و جدایی، جنگ و کشتار، غارتگری، و نابودی مسیحیت در بر ندارد. او چون جانور درنده‌ای زندگی می‌کند، فرمانهای یاپ را آتش می‌زند، و تکفیر مقامات کلیسایی و قدرت فرمانروایان را خوار و ناچیز می‌شمارد. زیان او برای نظم اجتماع بیش از زیانی است که به قدرت کلیسا می‌زند. ما برای آن‌که وی را از کجروی بازداریم، کوشش بسیار کردیم، ولی او جز «کتاب مقدس» معیار و مرجعی برای ایمان خویش نمی‌شناسد و آن را به دلخواه خویش تعبیر می‌کند. ما بیست و یک روز به او مهلت دادیم، که از ۱۵ آوریل آغاز می‌شود. ... پس از انقضای این مدت، کسی مجاز نیست وی را پناه دهد. پیروان او نیز باید محکوم شوند. کتابهای وی باید از خاطرها زدوده شوند.^۱

در انگلستان، هنری هشتم وقتی یکی از کتابهای لوتر را خواند، خشمگین شد و عده‌ای را مأمور کرد تا آموزه‌های او را نقد کنند. وقتی تأیید آیینهای هفتگانه، با ویرایش تامس مور، منتشر شد، یاپ لئوی دهم برای سپاسگزاری هنری را به لقب «پاسدار دین» مفتخر کرد. مارتین لوتر در جزوه‌ای سرایا تحقیر و توهین به کتاب سفارشی پادشاه انگلستان پاسخ گفت. هنری دهم، تامس مور را مأمور کرد تا به لوتر پاسخ دهد. مور می‌نویسد:

حال که او نوشته است این را پیشاپیش حق خود می‌داند که تاج شاهی را به گه بیالاید، آیا ما پس این حق را نداریم که زبان گه گرفته این دلال هرچه

۱. پیشین، ص ۴۳۲-۴۳۳.

پسینی را درخور آن بدانیم که از موضع پیش او موضع پس ما به قاطر شاشویی را چندان بلیسد تا خوب بیاموزد که چگونه باید از مفروضات پیشین نتایج پسین را استنباط کند؟^۱

لوتر در زمان دعوت و گسترش پیام خود از بردباری و تحمل در برابر نظرات دگراندیشانه سخن می‌گفت:

خداوند، جز به خویشتن، به کسی اجازه نمی‌دهد که بر روح مردم فرمان راند... می‌خواهم این نکته را چنان روشن سازم که همه مردم آن را بپذیرند، و اشرافزادگان، شاهزادگان، و اسقفان ما دریابند که با تحمیل عقیده خاصی به مردم چه اشتباهی مرتکب می‌شوند... از آنجا که دینداری و بی‌ایمانی اموری خصوصی و وجدانی‌اند، فرمانروایان این جهان باید به کار خویشتن بپردازند، کسی را با زور به قبول عقیده‌ای وادار نکنند، و مردم را برای قبول هر عقیده‌ای که برای آنان مطلوب و پسندیده است آزاد بگذارند، زیرا ایمان را به‌زور نمی‌توان بر کسی تحمیل کرد... ایمان و بی‌ایمانی، هنگامی که بدون اجازه خدا مورد تعرض قرار گیرند، نیرومندتر می‌شوند.^۲

اما در سالهای آخر عمر و استحکام قدرت، درباره یهودیان می‌گفت:

آنان را با گوگرد و زفت آتش زنید؛ و هرگاه از دستتان برآید، آتش جهنم بر سرشان فرود آورید... و این را برای تجلیل خداوند ما و مسیحیت انجام دهید تا خدا بداند که ما بحق مسیحی هستیم. خانه‌های آنان را خرد و خراب کنید... کتابهای دعا، «تلمود»ها، و حتی «کتاب مقدس»شان را از آنان بگیرید. ربیهای آنان را، ولو به قیمت مرگشان، از تعلیم بازدارید. معابر و راهها را به‌رویشان ببندید. آنان را از رباخواری بازدارید و همه پول و ذخایر نقره و طلایشان را از آنان بازستانید. و هرگاه این اقدامات کفایت نکردند، آنها را چون سگان درنده از خاک آلمان برانید.^۳

این دو رویکرد حکایت از آن دارند که آیینهای فکری و دینی در مقام تأسیس و اعتراض از رواداری و تساهل و مدارا سخن می‌گویند ولی در مقام استقرار و قدرت،

۱. آنتونی کینی، تامس مور، ترجمه عبدافه کوثری، طرح نو، ص ۶۹.

۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، اصلاح دینی، ص ۲۹۹.

۳. پیشین، ص ۵۰۰.

جامعه تک‌صدایی را مطلوب می‌یابند و یک روایت از دین را به‌دیگران تحمیل می‌کنند.

۳. تامس مور (۱۴۷۸-۱۵۳۵) یکی از کاتولیک‌هایی بود که به‌نزاع با آموزه‌های لوتر برخاست. در سال ۱۵۲۶ مور دستور داد که محله آلمانی‌نشین لندن را به‌جست‌وجوی کتابهای کفرآمیز تفتیش کنند. به‌دنبال این تفتیش چهار بازرگان وادار شدند که در میدان سنت پل به‌خطاهای خود اعتراف کنند. اسقف لندن از مور درخواست کرد تا با نوشتن کتابی به‌لوتر و ویلیام تیندال پاسخ گوید. مور در سال ۱۵۲۹ گفت‌وگویی درباره‌ی ارتداد را منتشر کرد و ضمن آن لوتر را «راهبکی نادان و مرتدی هرزه و زناکار... که اندامی از پیکر ابلیس و پیام‌آور رسوای دوزخ است» خواند. مور می‌نویسد «بروشنی آشکار است که او نخست از سر خشم و کین‌توزی به‌پاپ می‌نوشت و سپس انگیزه‌ی نوشتن او شهوت‌هرزگی با راهبه‌ای بود که می‌خواست به‌همسری درآوردش». در پاسخ به‌گفت‌وگوی مور، تیندال رساله‌ای نوده‌هزارکلمه‌ای نوشت که به‌سال ۱۵۳۰ در آنتورپ چاپ شد. مور در پاسخ او رساله‌ای مفصل با عنوان در ابطال پاسخ تیندال نوشت که در حدود پانصده‌هزار کلمه بود و به‌تدریج منتشر شد. در دورانی که مور لرد چانسلر شد شش مرتد اعدام شدند. مور خود در پیگیری کار سه‌تن از اینان دست داشت.

تقدیر آن بود که مور به‌دلیل اعتقادات کاتولیکی‌اش سر از دست دهد. هنری هشتم به‌دنبال آن بود که از همسرش، کاترین، جدا شود و با فرد دیگری ازدواج کند. این امر با قوانین کلیسا تعارض داشت. پارلمان در نشست ژانویه ۱۵۳۴ قانونی درباره‌ی جانشینی شاه از تصویب گذراند. در این قانون ازدواج هنری و کاترین خلاف قانون خداوند و یکسره باطل و هرگونه اجازه یا حکم معافیت در آن‌باره نیز بی‌اعتبار اعلام شد. این قانون، جانشینی را حق فرزندان حاصل از زناشویی شاه با ملکه «آن» می‌داشت، نخست، بزرگترین پسر، اگر زاده می‌شد، و در غیر آن صورت شاهدخت الیزابت. مری، دختر کاترین، کنار زده شد. مور برای ادای سوگند احضار شد. او آماده بود که برای جانشینی سوگند یاد کند، زیرا تعیین جانشین را از اختیارات پارلمان می‌دانست، اما سوگند خوردن به‌ابطال ازدواجی که یقین داشت کاملاً مشروع بود، دعوت خداوند به‌تأیید امری نادرست می‌بود. او را به‌زندان انداختند. هفت ماه بعد پارلمان نشست جدیدی برگزار کرد. قانون خیانت جدید امکان اعدام مور را مهیا

می‌ساخت. سرانجام در اول ژوئیه ۱۵۳۵ مور برای محاکمه فراخوانده شد. در کیفرخواست آمده است که مور: «به‌خیانت، بدخواهی و نیرنگبازی، کوشیده است با ابداع شیوه‌های گوناگون و به‌عمل درآوردن آنها، پادشاه فرمانروای ما را از اعتبار، عنوان و نام سرور این جهانی کلیسای انگلستان محروم کند».

مور به‌سبب خودداری از تأیید قوانین پارلمانی که برتری پاپ را نفی می‌کرد، اعدام شد. مور رفتن به زندان و اعدام را بر تأیید طلاق که نیمی از روحانیان دنیای مسیحی آن را بنا بر نصّ کتاب مقدس و قوانین کلیسا مجاز می‌دانستند، ترجیح داد. در عین حال مور هماهنگ با اومانیستهای هم‌عصر خود از زوال و فساد دستگاه پاپ باخبر بود اما اعتقاد داشت که برای حفظ ایمان و وحدت جهان مسیحیت است که باید احترام احکام و دستگاه پاپ گذارده شود؛ بدون آنکه از سودای اصلاح آن دست بشویم. از همین روی کتاب یوتوپیی مور نقدی طنزآمیز به‌جهان مسیحیت و دستگاه پاپ است و عزم او را برای اصلاح فساد رو به‌تزايد اربابان کلیسا آشکار می‌سازد. مور قبل از قرائت حکم دادگاه توسط لرد چانسلر، در آخرین دفاع گفت:

چنین که می‌بینم شما عزم جزم کرده‌اید که مرا (خدا می‌داند چگونه) محکوم کنید، پس اکنون وجدان خود را آزاد می‌بینم که نظر خود را درباره اتهام و درباره قانون شما آشکارا بیان کنم. و از آنجا که این اتهام بر آن قانون پارلمان استوار است که با قوانین خداوند و کلیسای مقدس مخالفت آشکار دارد، یعنی همان کلیسایی که ریاست عالی آن یا هر بخشی از آن به‌موجب هیچ قانونی بر هیچ شاه سپنجی روا داشته نمی‌شود و بحق از آن مقام پاپ است و این برتری را منجی ما، آنگاه که بر زمین بود، از دهان خود به‌پطروس قدیس و جانشینان او، یعنی اسقفهای همان دربار پاپ ارزانی داشته، پس این قانون، در عالم مسیحیت، برای محکوم کردن انسانی مسیحی کافی نیست.^۱

کلیسای کاتولیک به‌مناسبت چهارصدمین سالگرد مرگ مور او را در شمار قدیسان خویش قرار داد.

۴. ژان کالون (۱۵۰۹-۱۵۶۴) نویسنده کتاب نهاد دین مسیحی در ۲۸ سالگی به ژنو رفت، و جز در سالهای ۱۵۳۸-۱۵۴۱ که از ژنو تبعید شد، بقیه عمرش را در

۱. آنتونی کینی، تامس مور، ترجمه عبدالله کوثری، طرح نو، ص ۱۱۴.

آنجا گذراند. چاپ اول کتاب نهاد دین مسیحی به زبان لاتینی در سال ۱۵۳۶ و چاپ دوم در سال ۱۵۳۹ منتشر شد. کالون این کتاب را در سال ۱۵۴۱ به زبان فرانسه برگردانید. کالون در نخستین چاپ کتاب می‌نویسد: «کشتن کافران کاری است جنایتکارانه و از با درافکندن ایشان به زور آهن و آتش به معنای زیر پا نهادن و نفی همه موازین انسانی است». پارلمان یعنی دادگاه پاریس کتاب کالون را به هر دو زبان تحریم کرد، و نسخه‌های آن را در ملا عام در یابخت فرانسه به آتش افکندند. کالون ضمن دیباچه کتاب، «مسیحی‌ترین پادشاه فرانسه» را مخاطب قرار داده و نکاتی را یادآور می‌شود که از وضع دگراندیشان مسیحی در آن دوران حکایت دارد.

اعلیحضرتا، روزی که به تألیف این اثر پرداختم در اندیشه نگارش کتابی بودم که به پیشگاه ملوکانه تقدیم شود. نیت من صرفاً بیان یاره‌ای از مبانی مقدماتی دین بود که حق پژوهان را به دینداری واقعی رهنمون شود. ... ولی ملاحظه این که کینه‌توزی مردان یلید معینی، در قلمرو اعلیحضرت، به عقاید درست مجال خودنمایی نمی‌دهد، مرا در کار خود مصمم‌تر کرد. ... این سند را به این امید به پیشگاه همایونی تقدیم می‌دارم که اعلیحضرت به ماهیت عقیده‌ای که دستاویزی برای دیوانگان شده است تا کشور را به آتش و شمشیر به آشوب کشند وقوف یابند؛ زیرا از اذعان به این حقیقت نمی‌هراسم که رساله من متضمن خلاصه همان عقیده‌ای است که پیروی از آن، به ادعای آنان، درخور کیفر حبس، تبعید، سوختن، و نابودی است. می‌دانم که بدخواهان با حيله و تزویر کوشده‌اند نیت ما را نزد اعلیحضرت مکروه و نامطلوب جلوه دهند. ولی بجاست اعلیحضرت از روی بزرگواری به این نکته توجه فرمایند که هرگاه تهمت و افترا ملاک مجرمیت تلقی شوند، پاکی زبان و کردار از میان رخت برخواهد بست. ... اعلیحضرت شاهد افتراهایی بوده‌اند که هدف آنها تخطئه نیت ما و متهم ساختن ماست به این که درصددیم اقتدار شاهان را از دست آنان بریاییم، محاکم را نابود کنیم، نظام اجتماع و دستگاه حکومت را براندازیم، آرامش و آسایش را از مردم سلب کنیم، نظم و قانون را برهم زنیم، دارایی مردم را از آنان بستانیم، و خلاصه همه شوون زندگی را مختل کنیم. ...

از این روی، از اعلیحضرت تقاضا دارم به نیت و قصد ما، که تاکنون ملعبه اغراض بدخواهان بوده است، توجه مبذول دارند. تصور نفرمایید قصد من تبرئه خویشتن است تا به ایمنی به وطنم بازگردم، زیرا گرچه نسبت به وطن دارای عواطفی هستم که داشتن آن بر هر کسی واجب است، اما در شرایط کنونی